

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

مكتبة مولانا روم شاه عبد الغني صاحب قريش الشريفي



بحسن النظام والنجابة منشئ نفع الال صاحب تائب فخر

بزم قدح بیگی کنیز لکهنه طبع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2505

غزل مصنفہ جناب تائب لکھنوی شہر بہار اودہ ظلیہ

جس پر وہ نہ ہو جان دہشخ انور اور
دیکھو وہ اعظم کہ میرا حال اس پر اور
اُسکے ملنے کا ٹھکانا بندہ بندہ اور
لوح قسمت اور اعمالون کا دفتر اور
ماہ انور اور ہے ہر منور اور
میں کہوں کیونکر وہ دل اور دلبر اور
یہ قلم کہتے ہیں سب ہم اور اور
وہ انہیں اللہ سے اللہ کا گد اور

جسکی الفت کا ہون پوانہ وہ دلبر اور
عجب سے دیکھا دیکھے آئینہ میں جلوہ یار کا
وہ نہ کہہ میں نہ سبج میں نہ تخیانہ میں ہے
جو کیا پاتے ہو اب جیسا کرو گے پاؤ گے
یہ ہے نور با جمال اور وہ ہے نور با جمال
وہ تو جلوہ اپنا دکھاتا ہے سب میں کبھی
ہے ہی عابد ہی معبود اور زائد وہی
کچھ نہیں حاصل طواف کعبہ و تخیانہ سے

عارضی ہے بلوغ عالم اسبہ آتائب تب بول
تجکور ہنسا ہے سدا جس گد میں گد اور ہے

زفر مرثیہ عند لیب

یہ جدید نغمہ اسوقت اپنا آپ نظیر ہو رہا ہے اس میں ہندی کلام کے شہر
معروف جادو بیان لکھن پیا اور حضرت تائب و آثر لکھنوی کی وہ وہ
چیزیں درج ہیں جسکی سیر سے ہر قسم کی تازگی ہو اور تو تصنیف عاشقا
فرالین ظل شجانی سلطان نظام دکن و حضرت امیر و آغ و بہوی و جلال
و تائب لکھنوی مظلہ کی قابل دید میں ہمارے سچے ناظرین سخن فہم اس کو ہر
قالب کو ناتون ہاتھ خرید فرما کر ضرور ملاحظہ فرمائیں قیمت عام ۲ روپے
محمول ڈاک۔ شہر بیجو بہار اودہ لکھنو پھاٹک عیش باغ

CHECKED-2003



بسم الله الرحمن الرحيم

شوق مولا زندگانی جانِ ماست	ذکر او سرایه ایمانِ ماست
آن هجومِ خوش که از بهر خداست	آن هجومِ خوش که آن دفعِ بلاست
آن هجومِ خوش که بهر نیکوست	آن هجومِ خوش که بهر رند گیست
آن هجومِ بد که شیطانی بود	عاقبت از وسعِ پشیمانی بود
این جهانِ آن جهانِ فساد است	این آن از خوشه اش یکدانه است
این جهانِ آن جهانِ فواید حق	اولیاد اینها حیرانِ حق
این دو عالم زده از نور اوست	هر دم مشعل کشِ مزدور اوست
حاصل دنیا بهین در دست است	هر که غافل شد ز حق گارِ خست
هر که گر بگذرد در یاد او	با خدا قائم بود بنیاد او

هر که در یاد خدا قائم بود
 مرد عارف فارغ از چون و چر است
 گنایاش از خدا غافل شدن
 چسبیت دنیا و لباس دنیوی
 پس بزرگیهاست اندر یاد او
 گرد بزرگی بایست کن بندگی
 حق پرستان حق پرستی چون کنند
 نعمتات از نور حق روشن شده
 پس درون گاشتن نه و سیر کن
 صد هزاران خلد اندر گوشه اش
 هر که گویایل یاد خداست
 حل بر شکل همین یاد خداست
 و حقیقت غیر حق منظور نیست
 قطره نور سراسر پانور باش
 غم چه باشد غفلت از یاد خداست

تا خدا قائم بود قائم بود
 حاصل عمرش همین یاد خداست
 بر لباس دنیوی مایل شدن
 از خدا غافل شدن او بر لوی
 یاد او کن یاد او کن یاد او
 در نه آخر میکشی شرمندگی
 سر بلند ان میل بستی چون کنند
 یک گل بوده کنون گلشن شده
 بچو مرغ قرش درو س سیر کن
 هر دو عالم دانه از خوشه اش
 خاک را بهش گویا س چشم است
 هر که یاد حق کند او خود خداست
 نیست ایمان گو سراپا نور نیست
 بگذر از غم دائم مسرور باش
 چسبیت شادی یاد آن بمانت است

معنی بے انتہا دانی که حصیت
منزل او بر زبان اولیا سست
ایچنان آینچان فانی بود
یادکن بان تا توانی یاد کن
این دل تو خانه حق بوده است
شاه باتو منشین و همزمان
و اے بر حال بود احوال تو
هر کسے کو طالب دیدار شد
در میان نقش نقاش است بس
گر تو مے خوانی زیاده حق سبق
اے ترادر یاد حق دانی که حصیت
چون درون جمله دلها جاے اوست
چون بد نیستی که در دلساخت است
یاد حق نیست دیگر یاد نیست
کمیت کو با ممت خاک پیش نه

ایکے او باید بقید مرگ زلیست
روز و شب اندر دلش یاد خداست
غیر یادش حبلہ ناوانی بود
خانه را از یاد حق آباد کن
من چه گویم حق چنین فرموده است
تو بسوی هر کس ناکس روان
و اے بر این غفلت و افعال تو
پیش چشم حبلہ گفت مار شد
این سخن را درینا بد بوالهوس
یاد حق کن یاد حق کن یاد حق
اندر دن جمله دلها جاے کمیت
خانه دل منزل و ما اے اوست
پس ترا تعلیم هر دلساخت است
هر کرا این غم باشد شاد نیست
این هم اندر اخطا و غولش نه

زندگی عارفان بابر خداست	از خدا دور است ہر کس خود نماست
پیشِ شان جزِ یاد حق منظور نیست	غیرِ حق بندگی دستور نیست
ہیچکدام از حرفِ شان قند و نبات	یاد از ہر موسیٰ شان آبِ حیات
فارغ اند از کسبِ غلبہ و بغض و حسد	برئے آید از شان افعال بد
جملہ اشعار اند و روایات صفا	طالبِ ذات اند و خود ہم عین ذات
صحبتِ شان خاک از اکثر کرد	لطیفِ شان بر ہر دل تاثیر کرد
ہر کہ با ایشان نشیند یکدم	روزِ فردا کعبہ دار و غم
انچہ در صد سال عمر خود نیافت	صحبتِ شان بچہ خورشیدش نیست
ہما کہ از ایشان شان شرمندہ ایم	بندہ احسانِ شان را بندہ ایم
دانِ یقین تا چند این دُنیا بود	آخرش کار تو با موسیٰ لے بود
داروے ہر دروہ یا خود است	زانکہ در ہر حال یا مد حقِ رواست
مُرشدِ کامل ہمہ را آرزوست	غیرِ مرشد کس نیا بردہ بدوست
رہروان را راہ بسیار آمد	کاروان را راہ در کار آمد
و مہدم در ذکر موسیٰ حاضر اند	خوش منظورِ خدا را حاضر اند
مُرشدِ کامل ہمان باشد چنان	کہ کلامش بوسے حق آمد بیان

هر که آمد پیش از آن یکذره و
 ماه سنگت نام شان در پند
 محبت شان ذره را چون ماه کرد
 محبت شان حاصل این زندگیت
 که شان را دیده حق را دیده است
 بنان دریا و حق دارند دست
 موسی دولت باشد عظیم
 که حق را خواست حق او را بخواست
 بر مقصود این یا و خداست
 مسائی به که هر روز بود
 آن باشد که او دریا و رفت
 لذت نمی کن بندگی
 آن جهان و آنجهان از حق پرست
 یقی نباشد پایدار
 باشی از فکری بلند

زود گردد همه مسرور بار
 ذره از تعریف شان ایملو می است
 هر گدار صحبت شان شاه کرد
 زندگی این زندگی این زندگیت
 خوش گل از باغ محبت چیده است
 حق شناس و حق پسند و حق پرست
 که بدست آید ز گنج دالایم
 شوق موسی بهترین کیست است
 لیک او اندر زبان اولیاست
 در حقیقت عار و کمال بود
 عمر نه بود آنکه او برباد رفت
 خوش علاج نیست بهر زندگی
 مثل مرد حق لب عالم کثرت است
 یک نفس خود را بسوی حق بیا
 تو کجا و آن کجا اسے پوشمند

یاد او بنیاد عمر جادوان
 یاد او درو تو عالم را شفاست
 یاد او این جمله را لازم بود
 یا الکی بنده را توفیق ده
 عمر آن باشد که در یاد خدا
 شادی و اطمینان و یاد خدا
 رسم مردان خدا دانی که حسیت
 یک نفس بیا و او نگذاشتند
 نام حق مردان حق را زیور است
 حریفان حق تسلیم عمر جادوان
 هر چه میگویند ارشاد است پس
 هر که با مردان حق شده آشنا
 و اصلا حق ترا و اصل کنند
 دولت جاد پیش عارف است
 عارفان و کاملان و و اصلا

یاد او سرایه صاحب دلان
 یاد او هر گم شده را رهنماست
 هر که غافل شد از نادانم بود
 تا بیاد بگیرد و این عمر
 بگیرد و دیگر نباشد رنج
 اسیب دولت که باشد رهنما
 فارغ انداز قیدها و مرگ و زین
 خوش علم بر نه طبق افراشته
 چشمشان خوش حقه پر گوهر است
 یاد حق دارند و اطمینان بر زبان
 بر نه آرند غیر حق نفس
 سایه او بهتر از بال است
 دولت جاد و ید را حاصل کنند
 این سخن مشهور پس من عارف است
 نام او دارند و اطمینان بر زبان

نقطہ سرہ کو بدریا وقت
طرہ چون باشد بدریا
ن ترا باید کہ اسے یار عزیز
تو واصل گشتہ در ذات او
ن ہمہ از دولت این بندگیت
ن تعالیٰ بندگی فرمودہ است
ن انا الحق از زبان اطہار کرد
حق سنی ہوشت یار عیاست
لو سر تا پا ہمہ حق گشتہ
راو بندگی در پیش گیر
ہمہ حالت خدا حاضر بین
بیابی لذت از یاد او
و وجود مخاک را قائم بدان
وق مولے زندگی جان بود
وق او در ہر دلے گر جا کند

عین دریا گشت و مجلس
بعد از ان تفریق کے باید ترا
حق کدام و تو کدامی کن تیز
غیر حرف بندگی دیگر گو
زندگی بے بندگی شرمندگیت
ہر کسے کہ بندہ شد آسودہ است
شیخ این منصور را بردار کرد
عارفان را خواب ہم بیداری است
و اصل بچون مطلق گشتہ
بندہ او باش راہ خویش گیر
حاضر و منظور ہم ناظر بین
زندہ باشی و امیای نیک خو
قائم آمد شوق او در ہر زمان
یاد او سر مایہ امیان بود
و وجود مخاک کے ماد اکثہ

شوقی مولا مر ترا چون دست داد
دولت و نیا بود نا پایدا
یا و او قائم کند و ایم ترا
مسند شوقی الهی بے زوال
ہر کسے کو یافت او جاوید شد
آب حیوان می چکد از موسے او
او نہیے انسان کہ حق را یافت
طاہر اندر مایل فرزند زنا
طاہر اندر مایل سیم و زرا
طاہر اندر مایل اسپ و شتر
شوقی از یاد حقش ممتاز کرد
لبکہ در دل شوقی یاد حق گرفت
او نہیے قادر کہ از یک قطرہ آب
او نہیے خاک آئکہ نور افروز شد
حاصل این زندگی یا وعدہ است

دولت جاوید و دستت فشا
در طریق عارفان حق گزرا
ذکر او قائم کند قائم ترا
در نہ بینی ہر کما لے راز وال
در حقیقت صاحب اسرار
زندہ میگردد جهان از بوسے او
او زیاد عمر حق بر تافت
در حقیقت با خدا سے خوشتر
باطن اندر حاجت بحر و بہر است
باطن فاسخ ز قید شور و شہر
سرور از و صاحب ابر از کرد
نشت خاک از یاد او و خلق گرفت
خاک را روشن کند چون آفتاب
زمین سعادت با نصیب اندر شد
او نہیے چشم کہ بر حق بتلاست

از بس که دل کاند و شوقش بود
از بس که مهر کو برایش در سجود
از بس که دست که صفش او نو
آن زبان هر که فکر او کند
مگر تو خواهی صاحب عرفان ی
که چه در و لهما نباشد خبر خدا
غیر عارف واقع اینحال نیست
بادشاهان سلطنت بگزاشتند
زیرا آنکه یاد او کنند
راستی انیست راه حق بگیر
حق درون هر که دل داری کند
مُرشد کامل کسی را دست داد
مُحرم حق مُرشد کامل کند
او درون دل تو بیرون میروی
اندرون خانه ات نو ا له

در حقیقت صاحب شوقش بود
همچو گو چوگان شوقش در ر بود
از بس که پاست که در گولش گزشت
خاطر آن هر که فکر او کند
جان بجان ده که تاجانان ی
عاقلان را منزل باشد علا
عارفان را غیر ذکرش قال نیست
چون گدایان کو بگوشتاقتند
از مکافات دو عالم واد مهند
تا تو هم گروی چو خورشید بنمیر
مُرشد کامل نموداری کند
تاج عرفان را بفرق او نهاد
ولیت جادید را حاصل کند
او بخانه تو بهر چگون سیروی
تاقت چون بر آسمان چهره ماه

اندرون چشم تو بینا شد
 ای وجودت روشن از نور حق است
 بیرون از چشم تو بنود هیچ چیز
 تا بیایی این سعادت را ندانم
 امروز هستی مُرشد که با حق آشنا
 هر که خوش باشد ز گفت و گوی او
 حق همیشه باشد را و در حضور
 اگر حضوری خدا باید بتو
 مُرشد کامل بغیر از حق بگفت
 این همه موقوف بر صحبت بود
 اسے عزیز من شنوا از من سخن
 طالب مردان حق را دوست آ
 اگر تو خوانی نسخه ارشاد عشق
 شوق مولا سے ترا مولا کند
 یا آئی این دلم را شوق ده

بر زبان حق گویا شده
 روشن از نور خدا سے مطلق است
 یکدیگر هم خویشی زان کن تیس
 اگر بدانی من کدام و حق کدام
 که فایز کرد از رنج و بلا
 حق همیشه باشد را و در
 ذکر او دائم ترا باشد حضور
 در حضور مُرشد کامل
 این در معنی بغیر از این نشد
 صحبت عارف عجب صحبت
 تا بیایی راه اندر جان و
 غیر ذکرش بر زبان حرفه
 میشوی سر و قهر دیوان عشق
 در دو عالم بهتر و اولی
 شربت از شوق حاصل فوق ده

تا بیادش بگذرد روز و شب
دولتم آند که باشد پایدار
مستی آن ده که باشد حق گزار
فدین دل شوریده مار اشوق ده
هر چه را از روی وصل بخش
در سر هر موزبان کن کرم
در لیکن در بندگی او لای بود
گردید توفیق فضل ذوالجلال
این وجود خاک پا از بندگیست
بندگی کن آنکه او باشد قبول
عارف اله در دنیا بود
هر دمی کو با خدا وصل بود
یا اکی یاد ده هر بنده را
و دیده از دیدار خود پُر نور کن
هر چه اندیشی پندیرائی فاست

ده ربانی بنده را از غیبه
صحنم آن بر که باشد غمگسار
بسته آن ده که سازد جهان شاد
در گلویم بندگی طوق ده
این خزان چشم مارا فضل بخش
تا بگوید وصف حق را دمدم
گر چه سرتاپا همه سولای بود
بنده را از بندگی بخشد کمال
گفتگو و دیگر شرمندگیست
بگذرد از خود بینی و سر طویل
در حقیقت طالب مولا بود
حاصل این عمر ادا وصل بود
سرخورد کن هر دل شرمنده را
غیر حق از خاطر دل دور کن
آنچه در اندیشه ناید آن هست

بر در این خانه گستاخی ز حبیب	گر بمیدانی که اندر خانه کیست
ابلهان تقطیع مسجد می کنند	در جفا که اهل دل فدا میکنند
آن مجاز است این حقیقت ای جان	ملیت مسجد جز درون مسجد روان
سجده گاهی اندرون اولیاست	سجده گاهی جمله است آسما خدایست

تمام شد

قطعه تاریخ از نتایج افکار عالیجناب منشی کشتولال صاحب
تائب لکنوی سرفرازی یافته سلطان و کنو ام ملکه و پسر پسر
بهار او ده لکنو مد ظله

عجب نظم مقدس گشته مطبوع	که داشت چشم حق بین بے تکلف
قلب صاف تائب سال الطبعش	بگو - در دانه تسبیح تصوف

قطعه تاریخ طبع از جناب بوجیوتی پرتاد صاحب کاتب
لاشهریری انچارج او ده رو بهیلا کشتدریلو سے چهار باغ
لکنو شاگرد جناب تائب لکنوی مد ظله

ورد زبان کرد چو این نظم پاک	پاک بری شد ز غم روزگار
سال همی خسار کاتب نبشت	آئینه بمعرفت کرد گاری

۱۲ ۱۳ ای

اعلان

الحمد لله والمنته کہ یہ رسالہ مبارک الموسوم بہ (مرد و اضع) تصنیف
 رفیع شاہ مولانا روم عارف کامل مہاراج جنوری سال ۱۹۰۶ء
 بحسن انتظام مالا کلام عالی جناب منشی منٹو لال صاحب نائب
 شجر کارخانہ بزم تہذیب لکھنؤ پیچھے گنج حلیہ طبع سے آراستہ و
 پیراستہ ہو کر بھارت بخش چشم مشتاقان ہوا۔ لہذا جن صاحب
 کو اس کو بہر نایاب رسالہ برکت انتساب کی جس قدر ضرورت ہو
 بغور کارخانہ سے طلب فرمائیے فوراً تعمیل خدمت کی جائیگی۔

بہار اودہ

یہ مذہبی پرچہ موصفات مہاراجت ہرمندی مینے میں نکلتا
 ہے۔ ہندوستان میں یہ ماہوار سالہ جس میں وہرم کرم اور ادبیت
 لیلایک اور سری کرشن ہماراج کے گناہا دھین دکاش غزلین ہوتی
 ہیں فی الواقع اپنا آپ لطیف ہو رہا ہے۔ اسکی قیمت سالانہ پیشگی
 مالک پر ہے۔

المشترکہ
 منیج بہار اودہ لکھنؤ پھانک عیش باغ

کارخانہ نرم تہذیب لکھنؤ کے نصاب

ہمارے کارخانہ میں ہر قسم کی کتابیں آرہی ہیں تاکہ علم و فن و مشروبات و دواویں اساتذہ فاضلہ و فاضلات
موجود ہوں اور علاوہ اسکے ہر قسم کی تحفہ جیالکس و فرائش آگے پروانہ کیے جاسکتے ہیں لہذا میں
کو جس چیز کی ضرورت ہو برائے فرائش طلب فرمائیں نہت کارخانہ نیا در کے ملک آؤ پروانہ کیجائی

محققہ نہت کتب

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
گورکھ پوریا تقدیر	۱۰	انشائے نظم	۳	موجہ ہونکا جیگلا	۲	پنچر حصہ اول	۱۰
سریان چیز لکھی	۴	انشائے دروند	۳	جہاں معلوم	۱	۱۰ حصہ دوم	۱۰
میں چتر ہاسا لکھ	۴	کرامات رزاقیہ	۳	سنت کی بہار	۱	بیضیہ حصہ اول	۱۰
نرسی چتر لکھی	۴	میزان سخن	۵	دیوالی نامہ	۱	۱۰ دوم	۱۰
جیون کتب باقیہ	۲	دردانہ و لاتاروم	۱	بڑے کی شادی	۱	دھانی دوپٹہ	۶
گنگا جیالکس	۲	خکیریا مصنفہ چتر	۲	نیل کا جازہ	۱	راز مرستہ	۱۲
بڑے پکاش حصہ اول	۱	عیدی نامہ ناک	۱	گورکھ پوریا	۱	فلور فلور لکھا	۱۰
پوتھی چتر لکھی	۲	حصینو کا کھلوتہ	۸	جشن بچاویں	۱	نشیب خزان	۸
بیرون چالیسا	۱	زفریہ غنایب	۲	جشن دہلی	۱	کند گسیو	۴
آند بلاس	۲	چندر اوکی ناک	۲	مجموعہ گورکھ پوریا	۲	مہر چیا	۴
آند بلاغ	۸	انوار خاندہ کتاب	۴	انشائے مشتري	۲	میوہ تلخ	۸
قنوی آئینہ گفت	۲	ابر نامہ بر	۲	خزینہ خیال	۱	رزم و نرم کامل	۱۰

اطلاع۔ ہمارے یہاں علاوہ اسکے ہر قسم کی چھاپی کا کام نہایت خوبی و مستندی سے انجام
دیا جاتا ہے جن صاحب کو جس قسم کا کام چھپوانا منظور ہو بندہ فیکہ فرائش اطلاع بخشیں
خواہش کے موافق عملدرآمد کیا جائیگا
المستہر شہولال نائب۔ مدیر کارخانہ نرم تہذیب لکھنؤ کے نصاب

دور رس لکھنؤ کے نصاب

515E

١٩١٥/١٥

FOURTEEN DAYS

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

		B.D.	
--	--	------	--

2/18

~~For~~

19/50/170

[illegible]